



رویکرد سیاست جنایی در حمایت از حقوق اساسی ملت با تأکید بر مداخله دولت (حکومت) و جامعه مدنی

سید محمد فرخ رضا شفیعی^۱
سلمان کونانی^۲
سمیرا گلخندان^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۰۴/۱۷ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۱۱/۲۳

چکیده

حقوق اساسی ملت که ذاتی جهان شمول و انسانیت مدار دارند، مبنای تحقق لیبرالیسم حقوقی در جامعه است و صیانت از آن، یکی از آرمان‌های نظام‌های حقوقی مختلف است. تعرض به این حقوق، مانع ایفای نقش حکومت در جامعه و تبعاً دور شدن از ارزش عدالت‌خواهی و آسایش اجتماعی می‌باشد. ابزار اصلی حمایت از این حقوق بطور تاریخی در محیط حقوق کیفری و سیاست جنایی جستجو می‌شود تا از میان تدابیر برخاسته از علوم جنایی، علاوه بر پرهیز از جرم‌انگاری تهاجمی یا حداکثری، با اتخاذ یک سیاست جنایی مشارکتی (مبتنی بر قدرت متوازن مردم و نهادهای دولتی) کاراترین روش و ابزار حمایتی را ایجاد نماید. این نوشتار با تمرکز بر کارکرد و کیفیت ایفای نقش حمایتی نظام سیاست جنایی حاکم بر جامعه در این حوزه، سعی دارد الگویی کارآمد و مبتنی بر حضور و مداخله توأمان و متوازن حکومت و جامعه مدنی در راستای تنسيق و تحکیم هرچه بیشتر حقوق اساسی ملت معرفی نماید.

کلید واژه‌ها

حقوق اساسی ملت، سیاست جنایی، ابزار و روش، دولت، جامعه مدنی.

- ^۱ دانشجوی دوره دکتری، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، خمین، ایران. (عهده دار مکاتبات): smfr.shafiee@gmail.com
- ^۲ استاد یار مدعو گروه حقوق جزا، دانشکده حقوق، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (استاد راهنما و نویسنده مسئول): salmankonani@gmail.com
- ^۳ استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی و عضو هیأت علمی، گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، خمین، ایران. S.golkhandan@gmil.com

مقدمه

تشکیل دولت^۱ و ایجاد نظام‌های حقوقی در اجتماعات انسانی بطور تاریخی با آرمان صیانت از حقوق بیشتر خود ملت و ارتقای سطح تعاملات مدنی و هنجارمند آنها تلازم و پیوند دارد. اساساً دولت‌ها بوجود آمده اند تا مردمان با گذر از برخی از حقوق خود، فرصتی بهتر برای صیانت از حقوق حداکثری خویش فراهم آورند. تعدیل قلمرو آزادی‌ها به منظور تضمین بیشتر یکسری حقوق بنیادین در جامعه در بستر همین گزاره نمود عینی می‌یابد. 29 (Emerson, 2012) مضافاً اینکه تحقق و صیانت هدفمند از حقوق ملت نیازمند برقراری یک رویه مشارکتی و چندنهادی در سراسر نظام حقوقی است. حقوق اساسی عمومی و اختصاصی حاکم بر جامعه هم باید مبنایی مشخص برای دفاع نظری از حقوق ملت داشته باشد و هم در عمل بستری برای حضور روشمند مردم در مدیریت و ساماندهی سازوکارهای حقوقی جامعه فراهم آورد. حقوق مردمی به معنای حقوق تحت نظارت مردم است. مادامی که این منطق بر جامعه حاکم نگردد، به سادگی نمی‌توان به تضمین حقوق ملت در جامعه و در بطن ساختارهای حقوقی آن اطمینان داشت. از همین رو در تفکر طراحان نظریه مردم مداری که از نظریه‌های شاخص در حمایت از حقوق اساسی ملت است، شکل‌گیری و ظهور حقوق مشارکتی و به تبع آن افول نظام‌های حقوقی اقتدارگرا و سرکوب‌گر از مبانی مسلم شکل‌گیری راهبرد مشارکتی‌سازی تدابیر نظام عدالت و حیات اجتماعی قانون‌مند است. (Smith, 2012: 43)

مشارکتی و مردم‌مدار شدن نظام حقوقی بیانگر نقش و جایگاه مردم و نهادهای اجتماعی و غیردولتی در فرایندهای حقوقی مختلف است که نشان از اهمیت موقعیت اجتماعی و حقوقی مردم برای نهادهای کلان جامعه نظیر دستگاه حقوقی آن دارد. نقش مردم در رسیدن جامعه به اهداف کلانی چون برقراری یک جامعه سالم که در آن افراد به حریم حقوقی خود و حیات حقوقی خویش امیدوار و مطمئن باشند، نقشی بنیادین است که بدون تحکیم حقوق اساسی همین مردمان میسر نیست. امروزه دیگر نهاد عدالت کیفری، تنها مرجع پاسخگویی و حل اختلاف نیست، بلکه از ظرفیت نهادهای مردمی و جامعه‌ی نیز در این زمینه استمداد جسته می‌شود تا با مشارکت مردم در فرایند کیفری، شاهد احترام به اراده مردم و نتیجتاً "افزایش اعتماد عمومی به دستگاه عدالت کیفری و کاهش ارتکاب جرم بود چرا که ارتکاب و شیوع جرم، مستقیماً یکی از

^۱ - در مورد تعریف واژه دولت اتفاق نظر وجود ندارد و تعریف واحدی عرضه نشده، لیکن دولت به عنوان طرف اصلی یک رابطه حقوق اساسی، به معنای کل حاکمیت است و تمامی نهادهای حاکمیتی یک کشور را شامل می‌شود. از این رو در این نوشتار مراد از دولت، کل حاکمیت است.

عوامل تحت‌الشعاع قرار گرفتن حقوق اساسی شهروندان پیرو قانون می‌باشد. (Rosomo, 2009: 23) و از طرفی در جامعه وقتی می‌توان از ارزش‌گذاری برای حقوق اساسی و نهادینه‌شدن آنها سراغ گرفت که اصولی نظیر «نظارت و مشارکت مردم در سرنوشت خود» و «مشارکتی‌شدن سیاست‌گذاری‌های عمومی جامعه نظیر سیاست جنایی» در متن نظام حقوقی آن به رسمیت شناخته شده باشند (Smith, 2012: 43).

با این وصف؛ عدالت‌خواهی، نظم و آسایش عمومی بدون صیانت از حقوق اساسی ملت و تضمین آنها میسر نبوده و اینجاست که موضوع یکی از ابزارهای مسلط و اصلی حمایت از این حقوق که همانا نظام سیاست جنایی است و محتوایی فراتر و عام‌تر از حقوق کیفری کلاسیک دارد، مطرح می‌شود. نگرش کلی سیاست جنایی نسبت به موقعیت حقوق اساسی ملت این است که هر نحو تعرض به این حقوق مقبول نبوده و عامل تضعیف مبانی و آرمان‌های کلان نظام اجتماعی توصیف می‌شود. چون مردم برای حفظ و استیفای حقوق و آزادی‌های خود در برابر دولت به قانون نیاز دارند. اصل بر تقدم حفظ حقوق و آزادی‌های ملت است. اصل، حمایت از حق مردم در مقابل قدرت است (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۰۶). در رویکرد اعلامیه جهانی حقوق بشر و اسنادی نظیر میثاق حقوق مدنی و سیاسی نیز صراحتاً، هم بر لزوم احترام به حقوق اساسی ملت تصریح شده و هم دولت‌ها و مسئولان نظام حقوقی جوامع مکلف شده‌اند از کلیه ابزارهای در دسترس نظیر تدابیر تنبیهی برای صیانت از این حقوق بهره گیرند.

این مقاله با روش کتابخانه‌ای و به صورت تحلیلی، با تمرکز بر این بخش از منطق جهانی سیاست جنایی عمومی سازمان ملل متحد و اسناد موصوف و بدون توجه به سیاست جنایی حاکم بر یک کشور خاص و به صورت بنیادین، سعی دارد در میان ابزارهای مختلف حمایتی فقط بر حوزه سیاست جنایی متمرکز شود. در این رهگذر نگاه عمیقی به طراحی و بسط یک موازنه و الگوی حمایتی برخاسته از حضور توأمان دولت و جامعه مدنی وجود داشته و سعی شده است ماهیت حقیقی یک سیاست جنایی حمایتی دمکرات معرفتی گردد. در واقع، سعی بر این است که ضمن شناخت مفهوم برخی واژگان اساسی نظیر حقوق اساسی ملت و سیاست جنایی، روش عمومی سیاست جنایی حمایتی و بایسته‌های حاکم بر کیفیت مداخله دولت و جامعه مدنی در عرصه آن برای صیانت از حقوق اساسی ملت معرفی و تبیین گردد.

۱- شناخت مفهومی - معرفتی

حقوق اساسی ملت، از جمله مفاهیمی است که در خصوص آن و قلمرو آن، اختلاف نظر

بسیار است، از طرف دیگر مفهوم سیاست جنایی نیز به همین مشکل گرفتار است، به همین دلیل تبیین اجمالی این دو مفهوم و مضافاً، تبیین مختصر یکی از مدل‌های سیاست جنایی، تحت عنوان «مدل دولت - جامعه‌ی مردم سالار یا لیبرال» که ارتباط موضوعی با بحث حاضر دارند، ضروری می‌باشد که در ادامه بدان می‌پردازیم.

۱-۱ حقوق اساسی ملت

لازمه‌ی شناخت حقوق اساسی ملت، شناخت مفاهیم ملت، مردم، دولت و ارتباط بین آنها از جهات مختلف، همچنین شناخت مفهوم و اقسام حق‌های اساسی و جایگاه این حق‌ها در فرآیند اساسی سازی حقوق در بعد داخلی و الزامات بین‌المللی آن است. لیکن صرفنظر از ورود در این مقوله که از حوصله این مختصر خارج است، حقوق اساسی به طور کلی؛ جلوه‌گاه روابط بین فرمانروایان و فرمانبران است و در واقع، «حقوق اساسی در معنای اصلی عبارت از سازماندهی و ایجاد همزیستی مسالمت آمیز بین عوامل قدرت و آزادی در هر جامعه‌ی سیاسی است.» (هاشمی، ۱۳۹۲: ۴۱) حقوقی که نفی و سلب آنها با مکدرشدن لوح زرین انسان‌گرایی و دموکراسی معارضه دارد و موجب ناامیدی نسبت به فلسفه قوانین و تشکیل دولت‌ها در جوامع می‌گردد، چهره‌ی حقوقی را تصویرسازی می‌کند که در ادبیات حقوقی معاصر از آنها تحت عنوان «حقوق اساسی ملت» یا «حقوق فطرت‌گرا و تمدن‌ساز» یاد می‌شود. گفتمان «حقوق برای حمایت از حقوق عامه» یک استراتژی کلان در سطح جهانی است که هم در منشور رفتار قضایی بنگلور از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شده و هم اینکه متأثر از آن در قلمرو دولت‌های ملی سیاست «حقوق برای همه» نمود یافته که سعی در تنظیم یک رویه‌ی جهانی برای حمایت افتراقی از طیف وسیعی از حقوق دارد که تضمین آنها قوام بخش معنا و هدف شکل‌گیری جوامع انسانی و دولت‌ها بطور کلی و تاریخی است. دفاع از یکسری حقوق با جلب نظر مردم و نهادهای مدنی ملازمه‌ی قهری دارد. این خصیصه باعث می‌شود که این طیف حقوقی که از آنها با عنوان حقوق اساسی یاد می‌شود اهمیت و حساسیت خاصی در منظومه‌ی فکری رژیم‌های حقوقی مردم سالار پیدا نمایند (Roger, 2016: 198) اهمیت این حقوق تا آنجاست که در مقدمه‌ی اسنادی نظیر مقررات سازمان ملل برای دادرسی عادلانه مصوب ۱۹۹۶ از آنها به عنوان شرط لازم برای تحقق دموکراسی و نظام حقوقی مردم سالار یاد شده است (Dadidson, 2001: 81) حقوقی نظیر حق حیات، حق آزادی سبک زندگی و متعلقات آن، حق بر امنیت قضایی و حق دادخواهی و سکونت آزادانه در وطن خود از جمله مصادیق حقوق اساسی ملت می‌باشند که نفی آنها به معنی نفی انسانیت و موجب

تحقق دیکتاتوری در جوامع است. در حقیقت، دو عنصر برای تبدیل یک حق به حقی اساسی نیاز است، بیان یک حق در قانون اساسی و پیوند این حق با حقوق و آزادیهای شهروندان. بر این اساس، در مقام تعریف معرفت‌شناسانه می‌توان گفت که: حقوق اساسی ملت به معنی مجموعه حقوقی است که برای فرد شهروندان در متن قانون اساسی و اسناد ضمیمه آن به رسمیت شناخته شده و ذاتی جهانشمول و انسانیت‌مدار دارند.

۱-۲ سیاست جنایی

اصطلاح سیاست جنایی عمدتاً در کشورهای حقوق‌نویسته رواج یافته و در کشورهای حقوق‌کامن‌لا چندان مطرح نیست. اغلب جرم‌شناسان و جامعه‌شناسان آمریکایی دست کم در ایالات متحده با صرفه جویی، حتی در به‌کاربردن واژه سیاست جنایی و با داخل ساختن کنکاش در این زمینه و مطالعات مربوط به آن در قلمرو مطالعات جرم‌شناسی و عدالت کیفری از کنار مسأله گذشته‌اند (حسینی، ۱۳۹۳: ۲۱). در مقام تعلیل وجود تفاوت گفته شده «جرم‌شناسانی که مخصوصاً در آمریکای شمالی پیش از آن که با «حقوق» ساخته شده باشند، به وسیله علوم اجتماعی تشکیل شده‌اند و به طور سنتی نقشی فعال‌تر از نقش هم‌تأی‌ان اروپایی خود در سیستم عدالت کیفری ایفا کرده‌اند. از آنجا که آنها عمدتاً پزشک یا روانشناس هستند کمتر به بررسی و کنکاش تعریف شده توسط مارک آنسل [او پس از آن هم، دلماس مارتی] درباره عدالت کیفری علاقه نشان می‌دهند» (Szabo, 1978: 111) فقدان تعریف یگانه متفق‌علیه برای سیاست جنایی موجب پیدایش نوعی ابهام در مفهوم آن شده است؛ به گونه‌ای که در توصیف آن گفته شده است «چارچوبی بسیار نامشخص»، «هویتی بحث‌انگیز»، «هنوز به طور گسترده ناشناخته»، «پارادوکسیکال»، «کشیده‌شده بین دو تمنا متعارض»، و «متعدد الآباء و دارای مدعیان پرشمار». (حسینی، ۱۳۹۳: ۲۲)

با این حال بیش از یک قرن از ورود اصطلاح سیاست جنایی به حوزه مباحث حقوقی می‌گذرد، اما هنوز معنایی که مورد قبول همگان باشد برای آن ارائه نشده است؛ زیرا سیاست جنایی امری است که ریشه در امور معرفت-شناختی، فلسفی و ارزشی دارد و تنوع دیدگاه‌ها در این گونه امور، هر نوع برداشت از سیاست جنایی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مع الوصف مهم‌ترین تعریف از سیاست جنایی در میان تعاریف موسع - که بر ادبیات دانشگاهی ایران نیز چیرگی دارد - تعریف میری دلماس مارتی است: «سیاست جنایی شامل مجموعه شیوه‌هایی است که هیئت اجتماع با استفاده از آنها، پاسخ‌ها و واکنشها علیه پدیده مجرمانه را سازمان می‌بخشد.» (دلماس - مارتی

۱۳۹۳: ۱۰۳) لیکن به نظر می‌رسد تعریف دلماس‌مارتی از سیاست جنایی که صرفاً ناظر به «مجموعه روش‌ها» است، موجب شود این تعریف را نتوان کامل و جامع‌ترین تعریف برای سیاست جنایی دانست. زیرا اولاً- دلماس‌مارتی سیاست جنایی را «مجموعه روش‌ها: یعنی فن و تکنیک» دانسته است و نه منظومه معرفتی و یک حوزه مفهومی و تحلیلی از دانش. ماهیت سیاست جنایی باید در تعریف سیاست جنایی ذکر شود، نه فقط دایره موضوعات و ابزارهای آن. در این تعریف تمرکز فقط بر روی شیوه‌ها و روش‌هاست در حالیکه سیاست جنایی فراتر از شیوه‌ها و روش‌هاست. یعنی نه فقط شیوه‌ها و روش‌ها را شامل می‌شود بلکه محتوا و آنچه که در درون این شیوه‌هاست نیز باید در تعریف سیاست جنایی بیاید و چون تعریف دلماس‌مارتی به این محتوی توجهی ندارد، ناقص است. دلماس‌مارتی فقط در این تعریف به روش‌های اقناعی و روش‌های سرکوبی و موضوعات توجه دارد و توجه او فقط به فنون و تکنیک است و به خود دانش توجهی ندارد. ثانیاً- از نگاه دلماس‌مارتی در تعریف سیاست جنایی ما از جزء به کل می‌رسیم و روش وی در این تعریف استقرائی است. یعنی، جمع موضوعات و روش‌ها و فنون و تکنیک‌های مورد استفاده برای مقابله با بزهکاری، سیاست جنایی را تشکیل می‌دهد در حالیکه به نظر می‌رسد در تعریف سیاست جنایی باید، نگاه ما از کل به جزء باشد و برای داشتن چنین نگرشی باید حتماً و لزوماً یک جهت‌گیری کلی اخلاقی در تعریف سیاست جنایی داشته باشیم. چیزی که در تعریف دلماس‌مارتی مفقود است. بطور مثال و متأسفانه در ایران دقیقاً همین ایراد در تعریف سیاست جنایی وجود دارد و به جای اینکه مقنن در یک ساختار کلی محتوا و بعد از آن شیوه‌ها و فنون سیاست جنایی را تبیین کند که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد، جمع شیوه‌ها و روش‌ها و فنون با یکدیگر و در کنار هم سیاست جنایی توصیف شده است. هر اندیشیدن و عمل کردنی در مواجهه با جرم و انحراف را نباید ذیل عنوان دانش سیاست جنایی دانست. شایان ذکر است شاید تصور شود این که دلماس‌مارتی از کلمه‌ی «پاسخ» در تعریف سیاست جنایی استفاده کرده دلالت بر جهت‌گیری اخلاقی وی در شناخت سیاست جنایی دارد و واژه «پیش‌گیری» نیز بار اخلاقی دارد. به نظر می‌رسد هر پاسخی به بزه را نمی‌توان پیامد اخلاق‌گرایی در فهم سیاست جنایی دانست و پیشگیری نیز لزوماً نتیجه‌ی رویکرد اخلاقی به جرم و انحراف نیست؛ چرا که مکاتب بی‌اعتنا به اخلاق نیز پاسخ به جرم را تجویز می‌کنند و از جمله‌ی اینان، می‌توان حامیان رویکرد سودمندگرایی و حامیان رویکرد ریسک‌مدار به سیاست جنایی را برشمرد که در اردوگاه فکری متضاد با فیلسوفانِ کیفیِ اخلاق‌گرا و فضیلت‌گرا قرار دارند. بنابراین در تبیین مبانی سیاست جنایی حتماً و لزوماً باید به اخلاق توجه داشت زیرا در قلمرو امور اختیاری، ارزش‌های

اخلاقی با توجه به عام‌ترین اهداف زندگی، انتخاب می‌شوند. در نتیجه همه‌ی فعالیت‌های حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از نظر اخلاقی قابل ارزیابی هستند و سیاست جنایی هم به عنوان یک امر حقوقی خارج از این مقوله نیست.

حال اگر عنایت چندانی به ماهیت سیاست جنایی نداشته باشیم و آن را به شکل مخزنی از پدیده‌ها و ابزارهای جورواجور و هزار رنگ ببینیم، اتفاقی که می‌افتد آن است که ابتدا می‌پرسیم «آن چیست که به سیاست جنایی جهت می‌دهد و عناصر مختلف آن را به یکدیگر ربط می‌دهد و می‌تواند مبنای طبقه‌بندی سیاست جنایی قرار گیرد؟» و لاجرم به خود پاسخ می‌دهیم: «مبنای ایدئولوژیک» و این نخستین پاسخی است که به ذهن می‌رسد. چرا که تنوع این مبانی زمینه‌ساز طبقه‌بندی ایدئولوژیک یک سیاست جنایی و نیز ناشی از پذیرش استدلال فوق می‌باشد. البته ممکن است گفته شود؛ نظام سیاسی یک کشور که صلاحیت انحصاری طرح ارزش‌ها را در تدوین سیاست جنایی دارد، می‌تواند به جای توجه به مبانی ایدئولوژیک به دنبال تزریق ارزش‌های بین‌المللی و حقوق بشری و مانند اینها به سیاست جنایی باشد. لیکن باید توجه کنیم که ارزش‌های بین‌المللی و حقوق بشری و مانند اینها نیز همگی دارای ریشه اخلاقی هستند و ما مجدداً به همان مبانی ایدئولوژیک می‌رسیم و به همین دلیل کلمه لاجرم به کار برده شده است. بنابراین فارغ از مباحث نظری موجود، سیاست جنایی یک واقعیت عینی است که در تمامی جوامع و با هر نوع نگرش حاکمیتی وجود داشته و هیچ حکومتی را نمی‌توان در طول تاریخ فاقد آن دانست، حتی "عدم واکنش" نیز خود نوعی سیاست جنایی است. با این حال در رویکرد مختار به تعریف سیاست جنایی که از درون تمامی تعاریف مضیق و موسع از سیاست جنایی و با جهت‌گیری مذکور، حاصل می‌شود باید گفت: «سیاست جنایی؛ منظومه‌ای از روش‌ها و دانایی‌های مشتمل بر داده‌های علوم مرتبط، اقتضائات جامعه شناختی و فرهنگی، اجزایی از دین و اخلاق به همراه اجزای متعدد دیگر به فراخور ساختار و اوصاف یک جامعه است که به وسیله آن، بدنه اجتماعی یعنی دولت و ملت، پاسخ‌های خود را به پدیده مجرمانه سازماندهی می‌کند.»

۱-۲-۱ مدل دولت-جامعه‌ی مردم سالار یا لیبرال سیاست جنایی

شناسایی هر سیستم سیاست جنایی متکی بر عناصری است که نا متغیرند، پدیده‌هایی که به طور محسوس برای همه‌ی آدم‌هایی که در جامعه زندگی می‌کنند یکی هستند، پدیده‌هایی در این معنا همگانی (حسینی، ۱۳۹۳: ۴۹) این عناصر عبارتند از: «رفتارهای متضمن انحراف از هنجارها» و «پاسخ‌های جامعه» که هریک از این عناصر با کیفیات و شرایط مختص به خود و روابط اساسی و

فرعی بین آنها^۱ مقدمه‌ی معرفی مدل‌های سیاست جنایی را فراهم آورده تا بر اساس قانون غلبه یا رجحان حاکم بین روابط دولتی و روابط اجتماعی، که قانون اساسی تشکیل مدل‌ها در سیاست جنایی به شمار می‌رود، چهار مدل کامل (جرم - پاسخ دولتی، جرم - پاسخ اجتماعی، انحراف - پاسخ دولتی، انحراف پاسخ اجتماعی) ساخته شود. نقطه تلاقی مدل‌های دولتی عبارتست از پاسخ دولتی به جرم که از طریق حقوق کیفری به منصفی ظهور می‌رسد. اما از آنجا که جنبه قانونی یا توجیه قانونی دولت در همه‌ی مدل‌های دولتی یکی نیست، در مقابل انحراف، یعنی تخطی از نرمالیت، ساختار مدل‌ها متفاوت می‌گردد. در نتیجه این تفاوت سه مدل دولتی تحقق‌پذیر مشاهده می‌شود (حسینی، ۱۳۹۳: ۶۹) که از جمله مدل دولت-جامعه مردم سالار است. در این مدل، دولت، جهت‌گیری و کنترل تمامی پاسخ‌های پیش‌گیرانه و سرکوب‌گرانه به پدیده‌ی مجرمانه را به عهده نمی‌گیرد، بلکه بخشی از آنرا به جامعه مدنی واگذار می‌کند. دولت در زمینه‌ی جرم مداخله کرده و هم زمان ارایه پاسخی با خصیصه‌ی غالب جامعه‌ی را در قبال انحراف می‌پذیرد. ارزش مرجع در این مدل، «آزادی» است، فضای آزاد که در عین حال باید میان فشارها و الزام‌های دولتی باقی بماند. ایدئولوژی مرجع این مدل، ایدئولوژی لیبرال (آزادمنش) یا سوسیال دموکرات است که متضمن آن است که پاسخ‌های به انحراف، عمدتاً جامعه‌ی باشد. این پاسخ‌ها از طریق خانواده، مدرسه، محیط شغلی و کاری و محیط اجتماعی پیرامون فرد بیان و ابراز می‌شود. بنابراین پاسخ‌ها متعدد و بر حسب طبقات اجتماعی و نسل‌ها متغیراند. ولی بیشتر (نوع و ماهیت) پاسخ‌های به جرم است که این مدل را مشخص می‌کنند تا پاسخ‌های به انحراف. در این محدوده، پاسخ دولتی به چهار شکل بدیل (آلترناتیو) متجلی می‌شود؛ متغیر کیفری، متغیر اداری، متغیر مدنی و متغیر میانجی‌گری (لازرز، ۱۳۹۲: ۹۶) بدین ترتیب، شاخصه‌ی مدل لیبرال عبارتست از روابط فرعی گوناگونی که متغیرات مختلف در شبکه‌های کیفری و غیر کیفری این مدل، غنای شبکه‌های جزایی آن و درجه‌ی شرکت مراجع مدنی در پاسخ‌هایش به جرم را نشان می‌دهد. (حسینی، ۱۳۹۳: ۷۰)

۳- پاسداشت حقوق اساسی ملت در رویکرد سیاست جنایی حمایتی: مدل دولت-جامعه مدنی

سیاست جنایی حاکم بر هر جامعه‌ای زمانی می‌تواند مدعی حمایت از حقوق اساسی ملت باشد که طی روشی تلفیقی و مرکب از حضور دولت و جامعه مدنی هم به اساسی‌سازی این حقوق در متن نظام قانونی جامعه مدد رساند و هم اینکه در عمل فرصتی برای ایفای نقش این دو رکن

۱- جهت آگاهی و مطالعات بیشتر رک به کتاب نظام‌های بزرگ سیاست جنایی نوشته می‌ری دلماس - مارتی با ترجمه ی دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی، نشر میزان، چاپ دوم، پاییز ۱۳۹۳، صص ۱۲۷-۱۲۱

اصلی که جوهره ذاتی الگوهای حمایتی سیاست جنایی را تشکیل می‌دهند، مهیا سازد. «حمایتی بودن» وصفی برای رویکرد عمومی سیاست جنایی است، نه اینکه قسمی خاص از آن باشد یا نظر به تنصیف گونه‌ای معرفتی و مستقل از آن داشته باشد. اصولاً و عمدتاً سیاست جنایی مشتمل بر سه قسم کلان قانونی، قضایی و اجرایی است که رویکرد هر کدام می‌تواند حسب مورد مثلاً حمایتی، دولتی محض، کلاسیک جامعوی و... باشد. بنابراین، منظور از سیاست جنایی حمایتی، وجود رویکرد حمایتی در قبال حقوق اساسی ملت در متن نظام کلی و عمومی سیاست جنایی حاکم بر جامعه است که غالباً در دو سطح تقنین (اساسی‌سازی اولیه و به تبع تنسیق این حقوق در متن قوانین عادی) و طرز عمل مراجع حقوقی و قضایی (در زمان دادخواهی‌ها و دادرسی‌های مشعر بر تعرض به این حقوق یا نقض آنها) نمود عینی می‌یابد. وقتی دولت قدرت منحصر و مسلط جامعه باشد و همه ابزارها و منابع اقتدار را در اختیار داشته باشد، حتی آنگاه که مترصد و مدعی حمایت از حقوق مردم و مبارزه با هر نحو تعرض نسبت به آنهاست، قطعاً نخواهد توانست از سیطره منافذ جانبداری به نفع عوامل و دستگاه‌های وابسته به حاکمیت خصوصاً آن زمان که خودشان در مظان اتهام تعرض به این حقوق و یا نقض آنها می‌باشند، خروج نموده و بی طرف باشد. حقوق دولتی و سیاست جنایی دولتی محض هرگز نمی‌توانند به پاسداشت محسوس و مطلوب حقوق اساسی ملت منتهی و منجر شوند. لذا تضمین مؤلفه‌هایی چون پذیرش مداخله جامعه مدنی در کلیه سطوح سیاست‌گذاری جنایی حمایتی برای صیانت از حقوق اساسی ملت نمودافزای عمل به منطبق حقوقی و الزامات اساسی فراروی مدل و روش سیاست جنایی اتخاذی در این حوزه است که در ادامه به تفصیل مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۳-۱- نقش حمایتی برای جامعه مدنی

تضمین حقوق اساسی ملت از شروط بنیادین جستجوی دموکراسی در جامعه است. مردم که بنیادگذار موجودیت دولت در نظام‌های جمهوری محسوب می‌شوند هم در قانون‌گذاری و هم در اجرای قوانین دارای نقش و مداخله می‌باشند. مادامی که نهادهای وابسته به جامعه مدنی در چنین عرصه‌هایی حضور نداشته باشند، اساساً نمی‌توان از وجود ساختار اجتماعی مردم‌سالار برای صیانت از این حقوق سراغ گرفت. از این روست که جامعه و نظام اجتماعی ذاتاً نهادی سیاستگذار است، چرا که مفهوم مقوم آن یعنی قرارداد اجتماعی که همزیستی مسالمت‌آمیز افراد بشری را ندا بخش است، می‌طلبد زعیم جامعه در راستای بهسازی امور و مدیریت امر انتظام اجتماعی، همواره روی به سیاستگذاری و استخدام تدابیر اجرایی آورد. امروزه دیگر این اندیشه اعتبار جهانی

یافته است که جامعه مدنی رکن بنیادین و معنا بخش نظام اجتماعی است و لذا حضور و مداخله آن در کلیه عرصه ها، بایسته و بایدی اجتناب ناپذیر است که می تواند سبب ساز توفیق و تعالی راهبردها و استراتژی های اتخاذی گردد. محل هیچ تردیدی نیست که هر سطح از بی اعتنایی نهادهای رسمی و دولتی نظام اجتماعی نسبت به حضور و مداخله جامعه مدنی در امر مدیریت اجتماعی، در بلند مدت بستر شکل گیری ایدئولوژی غالب مشروعیت و قدرت مداری افراطی دولت و هیأت حاکمه و تبعاً کنار نهادن و بی پاسخ گذاردن توقعات افکار عمومی را فراهم می آورد که مسلماً نتیجه ای جز در حاشیه ماندن فراگیر مردم در صحنه اجتماعی نخواهد داشت. البته تاریخ و تجربه جوامع مختلف گواه بر این است که برقراری چنین فرایندی، نهایتاً با انقلابی ساختار شکن تلاقی خواهد یافت که ضمن کنار زدن و خشکاندن علقه های توهّم آمیز حامی قدرت حاکم، حداقل هزینه اش انتفای فرصت ها و تضعیف سرمایه های انسانی و اجتماعی است.

جامعه مدنی به کلیه اجزاء و ساز و کارهای غیر دولتی در هر نظام اجتماعی و هر آنچه در چارچوب قدرت و تحت سیطره دولت نباشد اطلاق می گردد که به موازات نظام کنترل رسمی و مخصوصاً نهاد دولت، ایفای نقش می نماید. مفهوم جامعه مدنی از گستردگی خاصی برخوردار است و لذا شامل محیط های خانوادگی و شخصی، انجمن های مردم نهاد، سندیکاها، نظام صنفی و... می گردد. سازمان های جامعه مدنی^۱ که شامل سازمان های داوطلب غیردولتی یا تشکلهای دولتی و سازمان های مردم نهاد می باشد، می تواند در برگیرنده اصناف، اتحادیه های تجاری، گروه های مردمی و تعداد زیاد دیگری از عناصر غیر دولتی باشد که ممکن است در فعالیت های خدماتی، حمایتی، و غیره مشغول باشند. در عین حال از آنجا که در چارچوب خاص سیاست جنایی، جامعه مدنی جزئی از هیأت اجتماع است که در پاسخ های آن به پدیده مجرمانه - عمدتاً در حوزه انحراف - سهیم می شود، نهادهایی همانند محیط مدرسه، محیط مذهبی و... را هم باید به این مفهوم از جامعه مدنی افزود (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۱۳۵).

همانطور که دولت در عرصه سیاست جنایی از قدرت مانور بسیار بالایی برخوردار است، جامعه مدنی نیز ممکن است در این عرصه، به نحو قابل ملاحظه ای عرض اندام نماید (عباسیان، ۱۳۸۳: ۳۹). البته این امکان، به ساختار کلان نظام اجتماعی و به تبع آن ساختار رژیم حقوق کیفری حاکم بستگی دارد. به عبارت دیگر، قلمرو مداخله جامعه مدنی به نحو آشکاری تحت الشعاع محدوده قدرت دولت و میزان مداخله آن قرار دارد. جامعه مدنی که عینیت یافتن نقش و کارکردهای عملی آن در گستره سیاست جنایی حکایت از مشارکتی و گفتمان مدار شدن نظام

^۱- NGO= Non Government Organization

اجتماعی دارد، خود یک ساختار با کالبد و قلمرو مستقل است که زمانی می‌توان در مفهوم علمی از آن سراغ گرفت که هم از قدرت اظهار نظر و مداخله در سیاستگذاری‌های کلان برخوردار باشد و هم اینکه در امور اجرایی نظام اجتماعی مدخلیت داشته باشد. بر این اساس، زمانی در یک جامعه می‌توان از نهاد جامعه مدنی به مثابه یک هویت مستقل صحبت به میان آورد که اولاً، در آن جامعه، دولت قدرت محض و فراگیر نباشد و در حوزه‌های مختلف به نحو محسوس به جامعه مدنی اجازه مداخله بدهد، ثانیاً، سازمان‌ها، تشکیلات و ساختارهای جامعه مدنی به مفهوم علمی آن برقرار باشد (Fernandez Armesto, 2000: 211) جامعه مدنی می‌تواند در پاسخگویی به هر قسم نقض حقوق اساسی ملت به مدد دولت و نظام کنترل رسمی آمده و قابلیت بازدارندگی آنرا تکمیل و تقویت نماید (Rubington & Martin, 1995: 11-33)

قلمرو پیچیده و علل اجتماعی گوناگون ظهور جرایمی که موجب تعرض به این حقوق در جامعه می‌گردد، سبب برجسته‌سازی این واقعیت گشته که نظام کنترل رسمی نه از آشنایی کامل با بستر اجتماعی نقض حقوق اساسی ملت برخوردار است و نه اینکه قادر می‌باشد به تنهایی ریشه معضل تعرض به آنها را بخشکاند. این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که بعضاً گستره وسیعی از جرایم و انحرافات ریشه در نارضایتی عمومی شهروندان و مناقشه‌آمیز بودن توسعه قدرت و مداخله نظام کنترل رسمی در حریم خصوصی اشخاص و قلمرو آزادی‌های فردی دارد که غالباً دولت به عنوان بانی و مجری این نظام از قدرت شناخت کافی برای پی‌بردن به ذات سبب ساز آن برخوردار نیست و لذا نظاره‌گری مستقیم‌تر جامعه مدنی در این حوزه می‌تواند به نحو محسوس به ترمیم عملکرد سوء دولت و جبران خلأها و ضعف‌های آن کمک نماید. در این مسیر ممکن است پیشنهاد جامعه مدنی، تعدیل سیاست‌های پاسخ به نقض حقوق اساسی و یا بطور کلی اتخاذ راهبرد تحدید و عقب نشینی مداخله نظام حقوق کیفری به تصدی دولت باشد. پر واضح است که به موازات نبود و خلأ جامعه مدنی در عرصه سیاست جنایی حاکم بر نظام اجتماعی، بایستی از غیرعلمی بودن استراتژی کلان مبارزه با پدیده جنایی و نقض حقوق اساسی ملت و ظهور یک سیاست کیفری خشن و سرکوبگر به جای مفهوم علمی سیاست جنایی، سراغ گرفت.

علاوه بر اینکه جامعه مدنی می‌تواند در زمان واکنش دهی به نقض حقوق اساسی ملت در کنار نظام کنترل رسمی و دولتی ایفای نقش نماید، در سطح کنشی و پیشگیرنده نیز باید حضوری فعال داشته و با بسترهای نقض این حقوق مقابله کند. تشکیل انجمن‌های حمایت از حقوق مردم، ایجاد سازمان‌های مردم‌نهاد برای گزارش جرایم و تخلفاتی که موضوع آنها تعرض به حقوق اساسی ملت است و نفی اقلیت‌گرایی و تلاش برای برگزاری اجلاس‌های سراسری و ملی با مشارکت

مردم و ساختارهای مدنی جامعه برای حمایت از این حقوق به روش‌هایی چون تهیه دستورالعمل‌های مدنی، مصادیقی از کیفیت نقش‌آفرینی کنشی جامعه مدنی در عرصه مقابله با زمینه‌های نقض حقوق اساسی ملت در متن نظام اجتماعی می‌باشند (Roger, 2016: 173).

به عنوان مثال؛ در کشور آمریکا «انجمن مردمی صیانت از حقوق اساسی» در سال ۱۹۹۶ تشکیل شده و به‌عنوان یک نهاد مدنی و غیردولتی در حوزه‌هایی چون تهیه گزارش و مستندات موثق از هر قسم نقض حقوق اساسی شده مردم در جامعه آمریکایی فعالیت می‌کند. به موجب قانون نظارت بر فعالیت انجمن‌ها و سندیکاها مصوب ۱۹۸۶ در آمریکا هیچ مرجع رسمی نمی‌تواند مانع تظلم خواهی انجمن‌های مردمی شده و یا حق طرح دعوی از سوی آنها را که به منظور صیانت از حقوق بنیادین یا اساسی ملت در حوزه‌هایی چون تعرض به آزادی بیان و اندیشه و مذهب، آزادی تردد، آزادی در انتخاب شکل و محل سکونت و غیره صورت می‌گیرد، محدود و منتفی سازد. انجمن مذکور حق دارد در دعاوی با مضامین فوق شرکت نموده و حتی از مراجع رسمی قضایی نیز درخواست مطالعه اسناد و مدارک موجود در پرونده‌های تشکیل شده را بنماید. شعبه اختصاصی محاکم صلح جزایی یکی از انواع مختلف محاکم در آمریکا است که همواره با انجمن مردمی صیانت از حقوق اساسی ملت همکاری و همسو با رویه دادگاه قانون اساسی به آنها حق شرکت در کلیه فرایندهای دادرسی را می‌دهد (Emerson, 2012: 110-134) البته چنین الزامی در متن ماده ۲۳ از قانون آیین دادرسی کیفری اصلاحی ۱۹۹۸ آمریکا انعکاس یافته و لذا از آن به عنوان یک حق مسلم برای دادخواهی نهادهای مردمی بر محوریت صیانت از حقوق اساسی یاد می‌شود. در حقوق ایران اجازه دادن به سازمان‌های مردم نهاد موضوع ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ که بتوانند در فرایند دادرسی کیفری حضور یافته و دست به اقداماتی چون اعلام جرم و ارائه مستندات بزنند، تا حدودی قابل قیاس با موقعیت انجمن حمایت از حقوق اساسی در آمریکا می‌باشد، هرچند در سطح صلاحیت و حدود اختیارات میان آنها تفاوت‌های عمیقی مشهود است.

۳-۲- مدیریت حضور حمایت‌گرانه دولت

یکی از مهم‌ترین مقدمات و مسائل تحقق اندیشه مردم‌مدارسازی تدابیر جنایی در راستای صیانت از حقوق اساسی ملت در بعد کیفری، مدیریت نقش و قلمرو مداخله دولت در عرصه سیاست جنایی می‌باشد. اگر دولت قدرت منحصر در این عرصه باشد، عملاً امکان حمایت فراگیر از این حقوق میسر نخواهد گشت. یکی از فعالان و تئوریسین‌های اصلی در عرصه مجموعه

استراتژی‌ها و برنامه‌های حقوقی - اجتماعی موجود که به سیاست جنایی تعبیر می‌گردند، دولت است که هم در سطح وسیعی سیاستگذار و مجری این برنامه‌ها بوده و هم اینکه به نحو قابل ملاحظه‌ای وظیفه حمایت از آنها را بر عهده دارد. مداخله دولت به مفهوم مدرن و امروزین آن در عرصه سیاست جنایی یکسان نیست و این مسأله به ساختار و قلمرو قدرت دولت‌ها و کیفیت یا قواعد حضور دولت‌ها بستگی دارد (وینسنت، ۱۳۸۹: ۴۱).

۳-۲-۱ قواعد معقول حضور دولت

دولت به عنوان یک نهاد مناقشه‌آمیز در طول تاریخ همواره اشکال و صورت‌های مختلفی را به خود دیده است که همگی بر حول محور میزان قدرت آن به منصفه ظهور رسیده‌اند. صرفنظر از حدود اعتبار مفهوم دولت، در این بین آنچه که هرگز محل تردید نمی‌باشد، این است که دولت رکن لاینفک حیات اجتماعی جوامع و از لوازم برنامه‌های کلان حمایتی در قبال حقوق اساسی ملت است که قدرت و نظاره‌گری آن می‌تواند مسیر تداوم این حیات و حمایت را هموار سازد. براین اساس، ناگفته پیداست که در یک جامعه نمی‌توان از هیچ رژیم حقوقی و ساختار و نهادی اجتماعی سراغ گرفت که در تعامل و ارتباط با قلمرو دولت نباشد (باری، ۱۳۷۸: ۱۰ و هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۲). مصداق روشن این مؤلفه، لزوم نفوذ دولت در سیاست جنایی جوامع برای حمایت از مصادیق مختلف حقوق اساسی ملت خصوصاً حقوق قضایی، مدنی و سیاسی آنها است. در واقع، سیاست جنایی در معنا و مفهوم علمی خود، علاوه بر برخورداری از حمایت و قدرت همراهی و پشتیبانی مردم به بستر و لوازمی نیاز دارد که با حضور و در وجود دولت معنا می‌یابند و اگر دولت در راستای تمهید مقدمات لازم جهت فراهم‌آوری آنها مداخله محسوس نداشته باشد، حرمان و ناکامی استراتژی‌ها و راهبردهای سیاست جنایی سخت متوقع و قابل انتظار خواهد بود. الگوی دولت مردمی که با منطق حمایت کیفری مشارکتی شده از حقوق ملت آشنا باشد، مدل مطلوب حضور دولت در عرصه سیاست‌گذاری جنایی حمایتی برای صیانت از حقوق اساسی و اساسی شده ملت در متن نظام حقوقی کنونی است (کونانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۰-۶۶).

همه اشکال دولت‌ها در طول تاریخ لزوماً به فکر پاسداشت حقوق اساسی ملت نبوده‌اند و حتی بعضاً موجب تعرض به آنها شده‌اند. مثلاً در دولت‌های اقتدارگرا و اقتدارگرای فراگیر واقعاً نمی‌توان بطور علمی از سیاست جنایی سراغ گرفت، زیرا سیاست جنایی که کشف تدبیر مناسب در قبال پیشگیری و مبارزه با پدیده جنایی را در کانون توجه دارد، به نحو محسوسی نیازمند مشارکت مردم و جامعه مدنی است، در حالی که می‌دانیم در جوامع اقتدارگرا و بخصوص اقتدارگرای

فراگیر، مردم و جامعه مدنی کاملاً در حاشیه‌اند (طباطبایی مومنی، ۱۳۸۲: ۴) و حتی نسبت به قلمرو و حریم شخصی خود از چندان اختیار و توانی برخوردار نیستند، چه رسد به مشارکت مستقیم در سرنوشت جامعه و هم‌نوعان خود که بنظر می‌رسد در این نوع دولت، امری آرمانی و دور از دسترس است. در این جوامع که منطق دولت مطلقه را تداعی می‌نمایند، نظر به ابتعاد قهری و ذاتی قوای مرکزی از مردم و جامعه مدنی، حداکثر شاید بتوان از رگه‌هایی از سیاست جنایی سراغ گرفت. به عبارت دقیق‌تر، در این جوامع سیاست جنایی در واقع کاملاً منطبق با سیاست کیفری است.^۱ اما در نقطهٔ مقابل، چارچوب علمی سیاست جنایی در جوامع یا دولتهای لیبرال و دمکرات از موقعیت مناسبی برخوردار است. در واقع، تفکر لیبرال که به تبع احترام به آزادی فردی، برای نقش جامعه مدنی در مشارکت در سرنوشت نظام اجتماعی خود اهمیت خاصی قائل است، بستری است که می‌توان آنرا نخستین سنگ بنای لازم برای بنا کردن ساختمان سیاست جنایی در مفهوم علمی دانست. لذا خاستگاه ذاتی ظهور سیاست جنایی به مفهوم علمی و مدرن آن، دولت و جوامع لیبرال و دمکرات می‌باشد که در عمل و به نحو محسوسی به نظریات و دیدگاه‌های ناظر بر تبیین و توجیه ضرورت حداقلی‌شدن مداخله دولت صحنه گذاشته‌اند. (Rawls, 2001: 101)

سیاست جنایی یکسری ابزارهای پویا و فعال را در اختیار دولت قرار می‌دهد تا بواسطه آنها بتواند در مسیر برقراری انسجام هنجاری و امنیت عمومی از مجرای حذف یا تعدیل معضل پدیده جنایی، دستاوردهای ارزشمندی را کسب نماید. یکی از جلوه‌های اصلی این هنجارمندی، دفاع کیفری از نقض حقوق ملت است که امروزه از آن به عنوان یکی از خطرناک‌ترین تعرضات نسبت به حقوق مردم یاد شده و به تبع آن انتظار می‌رود الگوی کلان سیاست جنایی جامعه بتواند با جرم‌انگاری هدفمند نقض حقوق مردم پاسخی شایسته به این رفتار داده و بر تحکیم بسترهای نظری صیانت از این حقوق بیفزاید (Adler & Muller and Laufer, 1996:37).

علی‌رغم اینکه در هیچ نظام حقوقی در ارتباط با لزوم مداخله دولت در سیاست جنایی‌های اتخاذی هیچ سطحی از تردید محلی از اعراب ندارد، اما این مسأله نیز پذیرفته شده است که این مداخله بایستی کاملاً دارای قیود و محدودیت باشد آنهم به نحوی که در قالب یک مدل اجرایی مهار شده جلوه کند و تضمین حقوق ملت و مقابله با نقض آنها را از نظر دور ندارد (آشوری،

^۱ - لازم به ذکر است این امر، بدین معنی نیست که مدلی که جامعه مدنی ندارد یا به رسمیت نمی‌شناسد دیگر سیاست جنایی ندارد. در این مدل‌ها هرآنچه از باب پیشگیری کیفری و غیرکیفری در نظر گرفته می‌شود از ناحیه قدرت حاکمه پیش‌بینی می‌شود و جامعه مدنی نقشی ندارد، اما در نهایت مشارکت داده می‌شود.

۱۳۷۶: ۳۹؛ دوآ، ۱۳۸۳: ۵۵). مع الوصف، مهمترین معیارهایی که برای تحدید مداخله دولت در این عرصه مطرح می‌باشند، از قرار ذیل‌اند:

۳-۲-۱- محدود شدن قدرت دولت

طبق این ضابطه، خارج شدن دولت از عداد مراجع ذیصلاح جهت تجدیدنظر در راهبردها و برنامه‌های سیاست جنایی امری ممتنع است، لکن با این وجود بایستی تا حد امکان توان دولت را در این عرصه محدود نمود، در غیر اینصورت حضور دولت در عرصه سیاست جنایی نه تنها به تضمین حقوق ملت کمک نمی‌کند، چه بسا خود از اسباب نقض تدریجی آنها باشد. بدون شک اگر دولت به نحو فراگیر سعی در تجدیدنظر در سیاست جنایی اتخاذی نماید، نه تنها ثبات رویکردی در این حوزه را در بلند مدت مختل خواهد کرد، بلکه رفته‌رفته زمینه بروز هرج و مرج در بستر سیاست جنایی را نیز فراهم خواهد آورد. تشنج در رویکرد سیاست‌های جنایی اتخاذی در جامعه نتایج بحران‌زایی چون کمرنگ‌شدن منطق حمایت از حقوق ملت، تشدید مناقشات حقوقی در روابط اجتماعی و بسط استفاده از تدابیر کیفری در فصل منازعات حقوقی در اجتماع را به تبع دارد که به لحاظ فلسفی عاملی قطعی و تعیین‌کننده در تضعیف موقعیت حقوقی اساسی شده ملت در ابعادی چون حق بر زندگی سالم و عاری از تنش و حق برخورداری از حمایت سازمانی و اداری عادلانه می‌باشد (Adler & Muller and Laufer, 1996:70).

۳-۲-۲- فاصله گرفتن دولت از حزبی‌نگری قشری شده

یکی از مقدمات تحقق دموکراسی در جوامع، وجود و بسط فعالیت‌های مدنی حزبی است. احزاب مهمترین سنگر حمایت از حقوق ملت و تضمین آنها می‌باشند. در جامعه هیچ موضوع غیرقابل مذاکره ای وجود ندارد و هیچ حوزه‌ای هم وجود ندارد که بی‌ارتباط با مبانی و ملزومات حقوق اساسی ملت باشد. وقتی در جامعه احزابی کارآمد وجود نداشته باشند، نمی‌توان به تضمین این حقوق امیدوار بود. فعالیت حزبی نباید موجب سوء تفاهم و هرج و مرج در فرایند مدنی‌سازی مطلوب جامعه گردد. از رهگذر فعالیت‌های حزبی بایستی خود مردم فرصت واقع‌بینانه و ملموسی برای تحرک بخشیدن به فرایند اساسی‌سازی حقوق خود در متن تعاملات اجتماعی پیدا نمایند. اگر فلسفه حضور دولت در سیاستگذاری جنایی محدودسازی افراطی چنین فعالیت‌هایی باشد، قطعاً یکی از زمینه‌های اصلی تضمین حقوق آنها تحت الشعاع قرار گرفته و جدل حقوقی بی نتیجه بر جامعه و کنش‌های اجتماعی شهروندان حاکم خواهد گشت.

مردم لزوماً نسبت به مسائل جامعه خود دیدگاه‌های مشترک و واحدی ندارند. اگر - آنگونه که در نظریه قرارداد اجتماعی منتسکیو تبیین شده - مبنای شکل‌گیری اجتماع، تضمین حقوق اساسی ملت است دیگر نباید با نگاه حزبی و گروهی موجی از شکاف در دل جامعه ایجاد کرد که حداقل ثمره آن نقض و به حاشیه‌رفتن همان حقوق اساسی است (کونانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۰-۴۴). در هر جامعه‌ای مسأله تضارب اندیشه‌ها و اختلاف نظرهای متنوع در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امری کاملاً متوقع و طبیعی است که حتی از آن به عنوان یکی از شروط تعالی حیات نظام اجتماعی در کلیه حوزه‌ها و از جمله در حوزه سیاست یاد می‌شود.

در غالب جوامع این یک واقعیت است که در صحنه اجتماع میان احزاب و گروه‌های مختلفی رقابت سیاسی شدیدی وجود دارد که هرکدام سعی در تخطئه دیگری، دفع انتقادات از خود و آراستن خود به منطق «مصلحت‌خواهی جمعی» دارند و لذا هر لحظه بروز تقابل رویکردی فیما بین آنها امری محتمل جلوه می‌کند. در این مسیر چنانچه فعالیت احزاب و گروه‌های مذکور در چارچوب منطق کلان و سیاست‌های عمومی جامعه باشد، نه تنها امری مذموم نیست که اتفاقاً امری حیات‌افزا و تعالی‌بخش است که می‌تواند به انتفای اجرای هرگونه تصمیم ناروا و برنامه سوئی در جامعه دامن زده و مسیر رشد و شکوفایی اجتماعی - سیاسی را هموار سازد و به حمایت بنیادین از حقوق ملت بینجامد. لکن در نقطه مقابل، چنانچه فعالیت احزاب تابع نظام از هم گسیخته‌ای از ارزش‌ها و هنجارها بوده و در عمل متأثر از اغراض سوء شخصی مترصد به چالش کشیدن سیاست‌های عمومی جامعه باشد، نه تنها هیچ کمکی به توسعه هنجاری جامعه در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و .. نمی‌کند که اتفاقاً سبب انحراف مسیر تعالی نظام اجتماعی از خطوط و اصول اساسی و نتیجتاً به بحران‌هایی هنجارزدا در سطح اجتماع منتهی خواهد گشت.

دولت به مثابه قدرت مرکزی حاکم بر اجتماع، وظیفه و تکلیف دارد ضمن مداخله در عرصه تنویر و برجسته سازی خطوط فکری کلان نظام، قلمرو صائب و مطلوب فعالیت‌های حزبی را با تعامل سایر بخش‌های نظام و به خصوص به کمک نهادهای جامعه مدنی معین نموده و ضمن اتخاذ یک استراتژی کارا و راهبر در راستای منع و جلوگیری از تکوین اندیشه‌ها و سیاست‌های حزبی مغایر با مصالح کلان جامعه، عملاً بستر پیراستن سیاست جنایی اتخاذی را از این جریانات به نحو احسن فراهم آورد. رسوخ اندیشه‌های حزبی مخرب و غیرنظام‌مند در بافت سیاست جنایی اتخاذی، سبب بی هنجاری و از هم گسیختگی آن می‌گردد که نتیجه‌ای جز سردرگمی راهبردی - نگرشی در مهار پدیده جنایی که امروز دیگر از آن به عنوان یک بحران اجتماعی و عاملی

قطعی در تعرض به حقوق ملت و آرامش اجتماعی مجرمان یاد می‌شود، نخواهد داشت، Rawls, (2001: 143).

۳-۳ بایسته‌های حمایت سیاست‌های جنایی از مداخله جامعه‌ی مدنی

همانطور که بیان شد، حمایت از حقوق اساسی ملت، بدون مداخله جامعه مدنی امکان پذیر نیست. با این حال سیاست جنایی ای که قایل به نقش و جایگاه مداخله‌ی جامعه‌ی مدنی در پاسداشت از حقوق اساسی ملت است، بی شک علاوه بر توجه به مطالبات جامعه مدنی، سابقه مداخلات و مدرن سازی آن و عدم سوء استفاده از احساسات جامعه مدنی، ملتزم به رعایت یکسری بایسته‌ها بوده که مهمترین آنها به شرح ذیل است.

۳-۳-۱ مداخله واقعی جامعه مدنی در حمایت از حقوق اساسی ملت و دوری از عوام گرایی
نظم حقوقی، مفهومی ماهوی و تا حدی شکلی است و فقط به هنجارهای حقوقی، سازمان و روابط آنها مربوط می‌شود؛ در حالی که نظام حقوقی علاوه بر نظم حقوقی، یعنی عنصر ماهوی، شامل مفاهیم ساختاری، شکلی و کارکردی نیز هست. در این میان، در تعامل دائمی با موقعیت‌های عینی تابعان حقوق است که نظم حقوقی، واقعیت و تأثیر خویش را می‌یابد (ویژه، ۱۳۹۲: ۱۵۲). حال، یکی از جلوه‌های ناشایست عمل گرایی حقوقی، عدول راهبردهای سیاست جنایی در حوزه حمایت از حقوق اساسی ملت از «نخبه‌گرایی اجتماع‌محور» و انحراف به سمت «اجتماع محوری عوام گرایانه» است؛ که از آن به «سیاست جنایی پوپولیستی» یاد می‌شود. این الگوی کاذب و ناروای سیاست جنایی، صورت فاسد مردم سالاری و تفسیر متقلبانانه از دموکراسی و احترام دولت به خواست عمومی و مشارکت دادن جامعه مدنی است.

۳-۳-۲ ارائه الگو برای مداخله جامعه مدنی در حمایت از حقوق اساسی ملت و دوری از کلی‌گویی

مداخله جامعه مدنی و مشارکت آن در حمایت از حقوق اساسی ملت نیازمند ارائه راهکار و مداخله عملی است. هرگونه کلی‌گویی در این خصوص و صحبت از نقش مهم جامعه مدنی، مشکلی را حل نخواهد کرد. در مطالعات بین‌رشته‌ای فقه جزایی با سیاست جنایی مشارکتی و با سیاست جنایی اسلامی، آن‌گاه که پژوهشگران عرصه سیاست جنایی اسلامی، بحث از سیاست جنایی مشارکتی و دخالت جامعه مدنی می‌کنند، عموماً یا تنها به آیات و روایاتی استناد می‌کنند

که حاوی تشویق به اصلاح ذات‌البین و شفاعت و تعاون است؛ و یا این که به بیان کلی و تکراری اهمیت عدالت در فقه سنتی و حکومتی اسلام و اندیشه سیاسی مسلمانان و دفاع از حقوق مردم بسنده می‌کنند و تا کنون نظریه‌ای کاربردی که جنبه ترجمه‌ای و صرفاً توصیفی نسبت به نصوص اسلامی و مکاتب اصولی کهن در آن کمرنگ باشد و متقابلاً وجه تولیدی علم دینی به معنای دقیق با وصف تأسیسی و ابداعی در آن پررنگ و بنیادین باشد، در حوزه سیاست جنایی در دفاع از حقوق اساسی ملت، مطرح و منقح نشده است.

۳-۳-۳ عدم نقض اصول بنیادین حقوق کیفری در اثر مداخلات جامعه مدنی

مداخلات جامعه مدنی نیاستی منجر به نقض اصول بنیادین حقوق کیفری گردد. نادیده انگاشتن اصول بنیادین حقوق کیفری، از دیگر پیامدهای مخرب عوام‌گرایی کیفری به بهانه مداخله جامعه مدنی است. در دهه‌های اخیر در اکثر کشورها به‌ویژه در کشورهای دارای سیاست جنایی ایدئولوژیک و نه آن‌چنان علمی، تحت تأثیر رویکرد عوام‌گرایی کیفری قوانینی تصویب شده‌اند که در تعارض با اصول بنیادین حقوق کیفری، مانند اصل تناسب جرم و مجازات، اصل پرهیز از برچسب‌زنی، و اصل احترام به حریم خصوصی هستند و یا حقوق دفاعی متهمان، مانند حق سکوت، محدودیت بازداشت پیش از محاکمه و قاعده معتبر ناشناختن ادله را محدود کرده‌اند. (فرجیها، ۱۳۸۷: ۱۱۳)

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین ابزار صیانت از حقوق اساسی ملت، وجود یک سیاست جنایی حمایتی است که با مدیریت مسأله‌ی چون سطح حضور دولت در جامعه و ارج نهادن به نظر و خواست قلبی ملت می‌تواند زمینه‌ساز تحقق مردم‌سالاری در جامعه شوند که از آنها به عنوان بستر اصلی رشد و توسعه فرایندهای حمایتی در قبال صیانت از حقوق اساسی ملت در جامعه یاد می‌شود (Vitman, 2007: 17) حقوق اساسی ملت دارای مصادیق متعددی است که هرکدام تضمین و تحقق گوشه‌ای از ملزومات پاسداشت مقام و منزلت انسانی را عهده دارند. نقض این حقوق، آشکارا تعرض به فلسفه قرارداد اجتماعی و نشانه بی‌توجهی به جایگاه و اعتبار شهروندان در شکل‌دهی به صورت و موجودیت حاکمیت سیاسی اجتماع است. در یک جامعه زمانی می‌توان از احترام نسبت به حقوق اساسی ملت سراغ گرفت که رویکرد حقوق کیفری و سیاست جنایی حاکم بر آن حمایتی و مشارکتی باشد. منظور از مشارکتی بودن این است که نهادهای غیردولتی و مردمی در عرصه سیاست جنایی و اجرای تدابیر برخاسته از آن اعم از تدابیر حقوقی کیفری، حقوقی غیرکیفری،

غیرحقوقی غیرکیفری و مدنی محض حضور و مداخله داشته باشند. وقتی جوهره حقوق اساسی ملت را کرامت‌مداری و احترام نسبت به نظر، رأی و خواست قلبی ملت در اموری نظیر شکل دولت، شرکت در انتخابات سراسری و رضایت دادن به حکومت دولت (به مثابه اقلیت) بر ملت (به مثابه اکثریت) تشکیل می‌دهد، هرگز نمی‌توان به مدد یک الگوی دولتی یا رسمی محض از سیاست جنایی، فضایی برای حمایت فراگیر و راستین از این حقوق فراهم آورد و از طرفی حمایت از حقوق اساسی ملت هرگز با نظریه‌پردازی محض و سخن‌سرایی صرف محقق نمی‌شود. ابعاد نظری و عملی سیاست جنایی اتخاذی در جامعه باید به نحوی متوازن به این حقوق، ملزومات و کارکردهای آنها توجه داشته باشند. اگر مدل سیاست (های) جنایی جامعه به نحوی باشد که نتواند به تضمین حداکثری حقوق ملت کمک نماید، نه تنها نمی‌توان آن سیاست (ها) را در معنای علمی در ذیل مفهوم سیاست جنایی جامعه‌مدار توصیف کرد، بلکه خود در زمره عوامل تشدید سرگردانی رویکرد حمایت از این حقوق قرار گرفته و خواسته و ناخواسته به تضعیف بستر و ساختار آنها خواهد انجامید. فرهنگ بسیج ظرفیت‌های مدنی و دولتی عاملی تعیین‌کننده در پاسداشت قانون اساسی و حقوق انعکاس یافته ملت در متن آن است. اگر میان اجزای سیاست‌های جنایی در این حوزه شکاف رویکردی ایجاد شود، مدل پارادایمی صیانت از حقوق ملت ناکارآمد شده و نمی‌تواند به تضمین و پیشگیری از تخلفات ارتكابی که موجب نقض چنین حقوقی می‌گردند، نائل آید. بعد نظری سیاست جنایی حکایت از اندیشه‌ها و دکترین توجیهی آن داشته و بعد عملی آن نیز بر محور شیوه و کاربست اجرایی سیاست جنایی به پشتوانه مبانی توجیهی آن به منصفه ظهور می‌رسد که نتیجه اتحاد آنها، تطابق مولفه‌های نظری آن در قوانین و اسناد مکتوب با آنچه در عمل اتفاق می‌افتد، بوده و موجب ایجاد یک سیاست جنایی موفق می‌گردد. با این وجود، دولت به مثابه نهاد بنیادین مؤثر در سیاست‌گذاری عمومی، مقدم بر هر بخش دیگری از اجتماع مکلف است که با لحاظ و مناط اعتبار قرار دادن اصول بین‌المللی و منطقه‌ای که در عرصه سیاست جنایی خارجی در سایر ممالک و مناطق دنیا تجربه شده اند، برنامه و نقشه‌ای عملی در راستای انطباق بیشتر دکترین ذاتی سیاست جنایی با واقعیات عملی و بیرونی آن و نیز فلسفه صیانت از حقوق ملت و اعطای نقش‌های مدنی توانمندساز به مردم تدارک ببیند.

تصور سیاست جنایی حمایتی بدون حضور دولت بسیار دشوار است، اما اگر به موازات دولت فرهنگ‌سازی لازم برای صیانت از حقوق اساسی ملت صورت نگیرد و نهادها و سازمان‌های اداری جامعه هم در این عرصه موجب جلب مشارکت مردم و بخش‌های خصوصی اجتماع نگردند، به صرف دولتی‌سازی سیاست جنایی نمی‌توان مدعی تضمین حقوق اساسی ملت شد.

بنابراین، وجود یک سیاست جنایی مشارکتی (مبتنی بر قدرت متوازن مردم و نهادهای دولتی) که ملتزم به رعایت بایسته‌های حمایت از مداخله‌ی جامعه‌ی مدنی و مدیریت حضور حمایت‌گرانه‌ی دولت باشد، کاراترین روش و ابزار و بستری مطلوب برای صیانت از این حقوق بوده و این رویکرد که با قرائت و برداشتی صحیح از برخی مولفه‌های اصلی مدل دولتی-جامعه‌ی مردم سالار سیاست جنایی از جمله اصل قانونمندی جرایم و مجازات‌ها، بزه دیده مداری، ضمانت اجراهای اداری و میانجی‌گری باشد، به ارتقای سطح رضایت‌مندی عمومی نسبت به ساختار حاکمیتی اجتماع و در نهایت زمینه ساز تحقق مردم سالاری در جامعه خواهد شد. محققاً اگر حضور و مداخله دولت در متن نظام حقوقی و خصوصاً سیاست‌(های) جنایی جامعه به نحوی تهاجمی و حداکثری توسعه یابد و از اصول دموکراسی فاصله گرفته شود، به همان میزان حقوق اساسی ملت مورد تعرض قرار گرفته و در حاشیه قرار خواهد گرفت. این دو مؤلفه رابطه‌ای دوسویه با هم داشته و بایستی در فضایی متوازن به تضمین و تأمین آنها همت گمارد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آشوری، داریوش، «ما و مدرنیته»، چاپ نخست، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶.
۲. بوزان، باری، «مردم، دولت‌ها و هراس»، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات مؤسسه انتشارات راهبردی، ۱۳۷۸.
۳. دل‌ماس - مارتی، مری، «نظام‌های بزرگ سیاست جنایی»، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرند آبادی، تهران، نشر میزان، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
۴. دوا، آرت هیمن، «آزادی‌های عمومی و حقوق بشر»، ترجمه یوسف مولایی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۵. حسینی، سید محمد، «سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران»، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۹۳.
۶. جمشیدی، علیرضا، «سیاست جنایی مشارکتی»، چاپ نخست، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۰.

۷. عباسیان فر، علیرضا، «شوراهاى حل اختلاف، تجلی مشارکت مدنی»، چاپ نخست، تهران: انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۸۳.
۸. غلامی، حسین، «سیاست کیفری سلب توان بزه کاری»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۱۲، شماره ۱۴۲، ۱۳۸۸.
۹. فرجیها، محمد، «مشارکت اجتماع در اجرای عدالت کیفری در ایران»، مجله علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۱۳، ۱۳۸۴.
۱۰. طباطبایی مومنی، منوچهر، «آزادی‌های عمومی و حقوق بشر»، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۱۱. کاتوزیان، ناصر، «اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی»، نشریه حقوق اساسی، سال دوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۳.
۱۲. کونانی، سلمان و همکاران، «سیاست جنایی»، چاپ سوم، تهران: نشر مجد، ۱۳۹۶.
۱۳. لازرژ، کریستین، «سیاست جنایی»، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات یلدا، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۱۴. لازرژ، کریستین، «درآمدی بر سیاست جنایی»، ترجمه دکتر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، نشر میزان، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.
۱۵. هابرماس، یورگن، «جهانی‌شدن و آینده دموکراسی»، ترجمه کمال پولادی، چاپ نخست، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۱۶. هاشمی، محمد، «حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی». چاپ دوم، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۲.
۱۷. وینسنت، اندرو، «نظریه‌های دولت»، ترجمه حسین بشیریه، چاپ هفتم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
۱۸. ویژه، محمد رضا، «مفهوم تعهدات مثبت در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر»، مجله الهیات و حقوق، شماره ۱۳، ۱۳۸۳.

ب) انگلیسی

19. Adler, Freda & Muller, Gerhard and Laufer, William; The criminal justice, U.S.A. mc graw hill companies, 1996.
20. Dadidson, P; General Principle in regard Human rights, second edition, London: sage publication, 2001.

21. Emerson, p; Criminal policy and Human rights, second edition, London, sage publication, 2012.
22. Fernandez Armesto, Felipe; Civilizations, London, Macmillan, 2000.
23. Henderson, G; Essential law and Human rights, London, 2004.
24. Smith, R.T; Human rights and Essential law, First edition, 2012.
25. Szabo, Denis, Criminology et politique criminelle, paris, vrin, 1978.
26. Vitman, E; The Concept of Essential Rights, London: Mcmillan press, 2007.
27. Rawls, John; The Law of peoples, new York: Harvard university press, 2001.
28. Rubington, Earl & Martin. S, Weinberg; The study of social problems, 5th.ed, New York: oxford university press, 1995.
29. Roger, S.J; Human rights: New Zones and new approaches, Oxford: Oxford University press, 2016.